

معناشناسی واژه «مجنون» در قرآن کریم*

- سید محمود طیب حسینی^۱
- حامد شریفی نسب^۲

چکیده

در قرآن کریم، واژه «مجنون» و واژگان نزدیک به آن مانند «به جنّة» به دفعات در گفتار منکران نبوت در اعصار مختلف تاریخ انعکاس یافته است که عموماً به «دیوانگی» ترجمه شده است، در حالی که این واژه در سیاق‌های مختلف دارای معانی متعدد و مختلفی می‌باشد. این نوشتار با معناشناسی ریشه‌ای این واژه و بررسی کلام لغویان و مفسران به این مطلب می‌رسد که بر خلاف تصور رایج که معنای این واژه را «دیوانگی» می‌پندارند، معنای حقیقی آن، شخصی است که جن بر او سلطه یافته باشد. از رهگذر معناشناسی توصیفی آیات قرآن، این نتیجه به دست آمده که واژه «مجنون» در قرآن در سیاق‌های متعدد در سه معنای «دیوانه تحت سیطره جن»، «ساحر تحت سیطره جن» و «شاعر تحت سیطره جن» به کار رفته است که ایراد اتهام «مجنون» بودن به حضرت نوح از جانب

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۱۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۱۰

۱. دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (tayyebhoseini@rihu.ac.ir).

۲. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) (h.sharifinasab@ut.ac.ir).

قومش در معنای اول به کار رفته و همین اتهام از جانب فرعون نسبت به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام در معنای دوم، و از جانب مشرکان مکه نسبت به پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در معنای سوم استعمال شده است.

واژگان کلیدی: معناشناسی مجنون، جن زده، قرآن، ساحر، شاعر، تحت سیطره جن.

طرح مسئله

بی تردید لسان فصیح و بلیغ قرآن که مشرکان عصر نزول را از هم‌آوردی مثل آن باز داشته و اعجاز قرآن را تحقق داده است، در عصر نزول قابل انکار نبوده است. حال جای این سؤال است که چگونه می شود مشرکان با شنیدن این آیات اعجاز‌آمیز، پیامبر را به «مجنون» بودن متهم کنند؟ آیا دیوانگان‌اند که امور خارق‌العاده را انجام می دهند؟ یا چنان که برخی گفته‌اند این اتهام صرفاً به خاطر محتوای کلام قرآن بوده است که عقاید عموم مشرکان را مردود می خواند و خدایان متعدد را انکار می کرد؟ بدین معنا که مشرکان بدون لحاظ ساختار اعجازی قرآن، این کلام را به خاطر محتوایش جنون‌آمیز می خواندند و همچنین این سؤال نسبت به اتهام زنی به سایر انبیا از جانب قومشان نیز مطرح است؛ برای مثال، چگونه فرعون با مشاهده معجزه حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام ادعا می کند که وی یا ساحر است یا مجنون؟ مگر دیوانه می تواند معجزه و امر خارق‌العاده یا سحر انجام دهد؟

برای بررسی اینکه مراد مشرکان از این اتهام به پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه بوده و همچنین مقصود منکران نبوت در طول تاریخ از این گفتار چه چیزی بوده است، از یک طرف، به بررسی لغت نیازمندیم تا معنای حقیقی این واژه را دریابیم و از طرف دیگر، به بررسی فرهنگ عصر استعمال این واژه محتاجیم تا معنای سیاقی و مراد استعمالی این واژه را کشف کنیم. بر همین اساس، مباحث این نوشتار در دو بخش اصلی پی گیری می شود که در بخش اول به بررسی ریشه و معنای حقیقی واژه «مجنون» پرداخته می شود و در بخش دوم، معناشناسی توصیفی آن در سیاق‌های متعدد مورد بررسی قرار می گیرد.

۱. بررسی واژه «مجنون» در لغت

برای دستیابی به معنای حقیقی واژه «مجنون» علاوه بر بررسی دیدگاه لغویان، ارزیابی دیدگاه مفسران نیز دارای اهمیت است و به همین جهت، در این بخش علاوه بر نقل و ارزیابی دیدگاه اهل لغت، به طرح دیدگاه مفسران در این مسئله و ارزیابی آن نیز پرداخته می‌شود.

۱-۱. دیدگاه لغویان

لغویان ماده اصلی «مجنون» را «ج ن ن» ذکر کرده و آن را به معنای ستر و پوشش دانسته‌اند (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲۰/۶؛ جوهری، بی‌تا: ۲۰۹۳/۵؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴۲۲/۱؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۰۴؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۹۲/۱۳) و در نتیجه معنای ستر و پوشش را در کلمات مشتق از این ریشه، جاری می‌دانند؛ چنانکه ابن فارس و راغب به آن تصریح کرده‌اند (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴۲۱/۱؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۰۳)، برای مثال گفته‌اند که بدین جهت به قلب «جنان» می‌گویند که در قفسه سینه پنهان است و «جنین» را از آنجا که در رحم مادر پنهان است، «جنین» نامیده‌اند و یا مثلاً اکثر آنان ذکر کرده‌اند که علت نامیده شدن جنیان به عنوان «جن»، مستور و مخفی بودن آن‌ها از انسان‌ها یا حواس بوده است (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲۰/۶؛ جوهری، بی‌تا: ۲۰۹۳/۵؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴۲۲/۱؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۰۴؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۹۲/۱۳).

توجه به این نکته ضروری است که لفظ «جِنّ» هم به معنای مصدری به کار می‌رود مانند «جِنُّ اللیل» به معنای ظلمت شب (ابن درید، بی‌تا: ۹۲/۱؛ صاحب بن عبّاد، ۱۴۱۴: ۴۱۰/۶؛ ابن سیده، بی‌تا: ۲۱۲/۷؛ حسینی واسطی زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۱۳/۱۸) و هم به معنای اسم جمع برای جنیان مانند ﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ﴾ (انعام/۱۳۰). واژه «جِنّ» همان طور که در قرآن مکرر به عنوان اسم جمع و در مقابل «إِنْس» مطرح شده است (ر.ک: هود/۱۱۹؛ سجده/۱۳؛ صافات/۱۵۸؛ ناس/۶)، لغویان نیز آن را مقابل «انس» دانسته‌اند (ابن درید، بی‌تا: ۹۲/۱؛ جوهری، بی‌تا: ۲۰۹۳/۵؛ ابن سیده، بی‌تا: ۲۱۴/۷؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۹۵/۱۳؛ حسینی واسطی زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۱۵/۱۸؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۲۲۹/۶). اما برخی مانند علامه مصطفوی «جِنّ» را اسم جنس معرفی کرده‌اند (۱۳۶۸: ۱۵۶/۷).

اما «جِنَّة»، عده‌ای مانند ابن درید و جوهری آن را مترادف «جِنِّ» به معنای گروهی از جنیان دانسته‌اند (ابن درید، بی‌تا: ۹۲/۱-۹۳؛ جوهری، بی‌تا: ۲۰۹۴/۵) و برخی مانند راغب اصفهانی آن را به «جماعة الجِنِّ» تعریف کرده‌اند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۰۴). عده‌ای نیز مانند خلیل و ازهری آن را جمع «جِنِّ» دانسته‌اند (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲۰/۶؛ ازهری، بی‌تا: ۲۶۵/۱۰). البته این واژه «جِنَّة» به عنوان مصدر برای «جِنِّ» یعنی مترادف «جنون» نیز استعمال می‌شود (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲۱/۶؛ ازهری، بی‌تا: ۲۶۶/۱۰؛ صاحب بن عبّاد، ۱۴۱۴: ۴۰۹/۶؛ جوهری، بی‌تا: ۲۰۹۴/۵؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴۲۲/۱؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۰۴). بنابراین «جِنِّ» هم به معنای اسم جمع به کار می‌رود و هم به معنای مصدر، همچنان که «جِنَّة» نیز به معنای اسم جمع و مصدر «جِنِّ» هر دو به کار می‌رود. واژه «مجنون» نیز اسم مفعول از فعل «جِنِّ» می‌باشد (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲۱/۶؛ ازهری، بی‌تا: ۲۶۹/۱۰؛ جوهری، بی‌تا: ۲۰۹۳/۵؛ ابن سیده، بی‌تا: ۲۱۵/۷) و چنان که برخی تصریح کرده‌اند غیر قیاسی و بر خلاف ضابطه است (ابن سیده، بی‌تا: ۲۱۵/۷؛ حمیری، بی‌تا: ۹۶۴/۲؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۹۶/۱۳)، چرا که «جِنِّ» فعل لازم می‌باشد که به طبع، برای مجهول شدن یا ساختن اسم مفعول از آن نیاز به حرف جارّ می‌باشد در حالی که «مجنون» بدون حرف جارّ استعمال می‌شود. ظاهر عبارت برخی لغویان در شرح ندادن این واژه آن است که همان معنای «جنون» و «دیوانگی» را برای آن مسلم تلقی کرده‌اند (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲۱/۶؛ ازهری، بی‌تا: ۲۶۹/۱۰؛ جوهری، بی‌تا: ۲۰۹۳/۵؛ ابن سیده، بی‌تا: ۲۱۵/۷؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۹۵/۱۳؛ فیومی، ۱۴۱۴: ۱۱۲/۲؛ فیروزآبادی، بی‌تا: ۱۹۶/۴؛ حسینی واسطی زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۱۵/۱۸)، ولی برخی مانند راغب اصفهانی معنای آن را «همراه بودن جن با او» دانسته‌اند که خالی از معنای جنون است. وی درباره آیه «مُعَلَّمَجُنُونٌ» و «لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ» گفته است: «أی ضامّة من یعلّمه من الجنِّ» (۱۴۱۲: ۲۰۵).

ارزیابی دیدگاه لغویان در بررسی ریشه واژه «مجنون»

آنچه از بررسی ریشه‌ای واژه «مجنون» به دست می‌آید این است که ماده «ج ن ن» در اصل و ریشه به معنای «ستر» بوده که «جان» و «جِنَّة» و «جِنِّ» نیز از همین ریشه گرفته شده‌اند و هر سه چنان که اهل لغت تصریح کرده‌اند اسم جمع (یا اسم

جنس^۱) برای موجودی نامرئی و مستور می‌باشند که در زبان فارسی به «دیو» ترجمه می‌شود (دهخدا، ۱۳۷۷: ۶۹۰۲/۵).

هرچند «جِنّ» به معنای مصدر یعنی «ستر»، و «جِنّ» به معنای اسم جمع یعنی همان دیو، هر دو دارای شکل واحد گفتاری و نوشتاری می‌باشند، واژه «جِنّ» به معنای «دیو» خودش به صورت مستقل، منشأ و ریشه کلمات دیگری قرار گرفته است، بدون اینکه مشتقات آن حاوی معنای «ستر» باشند، بلکه دربردارنده معنای «جِنّ» (به معنای دیو) هستند، چنان که اسم مکان از آن مشتق شده و گفته شده است: «أَرْضٌ مَجَنَّةٌ» به معنای زمینی که جِنّ بسیاری دارد (محل جنیان است)، نه به معنای زمینی که محل مخفی شدن باشد (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲۱/۶؛ ازهری، بی‌تا: ۲۶۶/۱۰؛ صاحب بن عبّاد، ۱۴۱۴: ۴۰۹/۶).

بر همین اساس، فعل «جُنّ» به صیغه مجهول از آن اشتقاق یافته و چنین به کار رفته است: «جُنّ فلان» به معنای «جتنی شدن» یا «دیوانه شدن» نه به معنای «مخفی و مستور شدن»، چنان که «جنون» نیز به عنوان مصدر این فعل که از ریشه «جِنّ» به معنای «دیو» است به کار گرفته شده است. «جُنّ الرجل جنوناً» (مرد دیوانه شد) که از حیث گفتاری و نوشتاری با «جنون» به عنوان مصدر از ریشه «جِنّ» به معنای «ستر» مشابه است، چنان که گفته می‌شود: «جِنّ علیه اللیل جنوناً» (شب او را پوشاند). به همین صورت، واژه «مجنون» نیز از «جِنّ» به معنای «دیو» اشتقاق یافته که بر وقوع «جِنّ» بر شخصی دلالت دارد بدون اینکه حاوی معنای «ستر» باشد.

بعضی از دلایل و شواهد اثبات تفاوت ریشه‌های «مجنون» با ماده «ج ن ن» به معنای «ستر» از این قرار است:

الف) ریشه «ج ن ن» به معنای ستر، لازم می‌باشد، بنابراین مجهول نمی‌شود مگر با واسطه حرف جرّ، در حالی که فعل «جُنّ» (به معنای دیوانگی) متعدی می‌باشد و برای مجهول شدن نیازمند حرف جرّ نیست. اسم مفعول «مجنون» نیز از ریشه، متعدی می‌باشد؛ چرا که در غیر این صورت باید این اسم مفعول با حرف جارّ ساخته می‌شد.

۱. بنا بر اختلاف لغویان که در بحث لغت ذکر شد.

بنابراین تفاوت در لازم و متعدی بودن آن دو، بهترین شاهد بر تفاوت ریشه‌ای آن دو می‌باشد.

ب) فعل «جَنَّ» به صیغه مجهول در جمله «جَنَّ فُلَانٌ» به معنای «جَنِّی شدن» یا «دیوانه شدن» شخص به کار می‌رود، در حالی که اگر از ریشه «جَن» به معنای «ستر» گرفته شده بود، باید به معنای «مخفی و مستور شدن» شخص استعمال می‌گردید، چنان که فعل «جَنَّ» به صیغه معلوم از همان ریشه «ستر» گرفته شده و به معنای استتار می‌باشد؛ مانند آیه شریفه ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ﴾ (انعام/ ۷۶)؛ هنگامی که شب او را پوشاند. همچنین اگر «مجنون» آن چنان که برخی از لغویان پنداشته‌اند (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۱۲۲/۲) از ریشه «ج ن ن» به معنای «ستر» و بدین مفهوم باشد که بر عقل پرده و پوششی افتاده است، در این صورت «مجنون» باید صفت عقل انسان دیوانه باشد، نه صفت خود انسان دیوانه. به عبارت دیگر، اگر «مجنون» به معنای «مستور» باشد توصیف انسان دیوانه به عنوان «مستور» به نحو حقیقت صحیح نخواهد بود بلکه این توصیف در حقیقت وصف عقل او خواهد بود، چرا که انسان دیوانه، «مستور» نیست بلکه عقلش «مستور» است.

ج) دیدگاه برخی از لغویان مانند راغب اصفهانی نیز بر تعدد ریشه‌ای واژه «مجنون» دلالت دارد؛ چرا که به عقیده وی در آیه شریفه ﴿مَعَمَّ مَجْنُونٌ﴾ (دخان/ ۱۴) و آیه شریفه ﴿أَنَا لَتَارِكُوا آهْتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ﴾ (صافات/ ۳۶) واژه «مجنون» از «جَن» به معنای «دیو» گرفته شده و به معنای کسی است که جَنِّی در او حلول کرده باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۰۵).

د) مؤید این مطلب آن است که واژه «حَن»^۱ و «محنون»^۲ و «به حنّه»^۳ نیز آن چنان که اهل لغت گفته‌اند، تقریباً مترادف‌اند با «جَن» و «مجنون» و «به حنّه»، در حالی

۱. ر.ک: فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲۹/۳؛ ابن درید، بی‌تا: ۱۰۲/۱؛ ازهری، بی‌تا: ۲۸۵/۳؛ صاحب بن عبّاد، ۱۴۱۴: ۳۱۷/۲؛ جوهری، بی‌تا: ۲۱۰۶/۵؛ ابن سیده، بی‌تا: ۵۳۷/۲؛ زمخشری، ۱۹۷۹: ۱۴۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۳۲/۱۳؛ فیروزآبادی، بی‌تا: ۲۰۴/۴؛ حسینی واسطی زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۶۳/۱۸.

۲. ر.ک: ازهری، بی‌تا: ۲۸۵/۳؛ صاحب بن عبّاد، ۱۴۱۴: ۳۱۷/۲؛ جوهری، بی‌تا: ۲۱۰۶/۵؛ زمخشری، ۱۹۷۹: ۱۴۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۳۲/۱۳؛ فیروزآبادی، بی‌تا: ۲۰۴/۴؛ حسینی واسطی زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۶۳/۱۸.

۳. ر.ک: جوهری، بی‌تا: ۲۱۰۶/۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۳۲/۱۳؛ فیروزآبادی، بی‌تا: ۲۰۴/۴؛ حسینی واسطی زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۶۳/۱۸.

که آنچه در ریشه بودن معنای «ستر» برای «مجنون» مطرح است در «مجنون» مطرح نیست و این کلمه بدون شک مستقیماً از «حَنّ» به معنای «جَنّ» مشتق شده است و این تقریب می‌کند این مطلب را که «مجنون» نیز مستقیماً از «جَنّ» به معنای «دیو» گرفته شده باشد نه به معنای «ستر».

۲-۱. دیدگاه مفسران

دیدگاه مفسران نیز درباره معنای «مجنون» و عبارت «به جنّة» مختلف است به طوری که مجموع این دیدگاه‌ها را می‌توان در سه دسته جای داد:

۱-۲-۱. «مجنون» به معنای مختلّ العقل

اکثر مفسران واژه «مجنون» و «به جنّة» را در همه موارد استعمالش در قرآن، به دیوانگی و اختلال عقل تفسیر کرده‌اند و علت صدور این اتهام به انبیا و از جمله پیامبر اسلام را ادعای نبوت یا ادعای ارتباط با خدا یا نفی خدایان دیگر و یا خلقت دوباره در معاد و غیره دانسته‌اند، یعنی مفاد رسالت و آنچه بدان انذار می‌شده‌اند را جنون و دیوانگی می‌نامیدند (طوسی؛ بی‌تا: ۳۷۸/۸ و ۴۹۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۷۷۵/۴ و ۹۵/۹؛ همو، ۱۳۷۷: ۲۵۹/۲؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۲۹/۹ و ۳۴۵/۱۹؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۵۹۷/۴؛ طبری، ۱۴۱۲: ۹۳/۹ و ۵۱/۳۰). برخی از این مفسران به صراحت واژه «مجنون» را به دیوانگی و اختلال عقل تفسیر کرده‌اند و برخی با مسلم دانستن این معنا برای «مجنون» همین واژه را در تفسیر آیات بدون هیچ شرحی به کار برده‌اند که ظاهر در همین معنا، یعنی دیوانگی است.

۲-۲-۱. حمل بر اختلال عقل ناشی از جن‌زدگی

گروه دیگری از مفسران با اینکه «مجنون» را به همان معنای دیوانگی تفسیر کرده‌اند، آن را متأثر از جن خوانده‌اند؛ یعنی دیوانگی و جنونی که توسط جنیان در انسان حاصل می‌شود. علامه طباطبایی در مورد اتهام‌زنی قوم حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ به ایشان که به او «مجنون» گفتند، می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ﴾ مراد از «ازدجار» این است که جن او را با اثر جنون آزار داده است و معنایش این است که قوم نوح تنها به تکذیب او اکتفا نکردند، بلکه نسبت جنون هم به وی دادند و گفتند او مجنونی است که جن به او آزار رسانده است، در

نتیجه هیچ سخنی نمی‌گوید مگر آنکه اثری از آن حالت در سخنش هست و به هیچ وجه کلامش وحی آسمانی نمی‌باشد... (۱۴۱۷: ۶۸/۱۹).

همچنین در تفسیر آیه ﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ﴾ چنین بیان کرده است:

کلمه «جِنَّةٌ» یا مصدر بوده و به معنای این می‌باشد که در او «جنون» است و یا اینکه مفرد «جِنٌّ» بوده و به معنای این است که فردی از جن در او حلول کرده و با زبان او سخن می‌گوید (همان: ۲۹/۱۵).

ابن عطیه اندلسی (۱۴۲۲: ۱۹۱/۵) و ابن کثیر دمشقی (۱۴۱۹: ۴۰۵/۷) و ابوحنبله اندلسی (۱۴۲۰: ۵۷۳/۹ و ۳۸/۱۰) نیز «مجنون» را به دیوانگی ناشی از تأثیر جنیان تفسیر نموده‌اند و آلوسی نیز آن را به عنوان احتمال مطرح می‌کند (آلوسی، ۱۴۱۵: ۲۲۸/۹). شایان ذکر است با توجه به اینکه این دو دسته از مفسران، «مجنون» را به معنای انسان دیوانه تفسیر کرده‌اند، تناقضی در واژگان موجود در گفتار منکران نبوت و مشرکان، یعنی «مَعْلَمٌ مَّجْنُونٌ» (دخان/۱۴) و «سَاحِرٌ أَوْ مَّجْنُونٌ» (ذاریات/۳۹ و ۵۱) و «لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ» (صافات/۳۶) تحقق می‌یابد؛ چرا که نه تنها ارتباطی میان «مجنون» به معنای دیوانه و «ساحر» و «معلم» و «شاعر» وجود ندارد بلکه این واژه‌ها در نهایت تضادند. عده‌ای از مفسران با درک این مطلب، آن را بر تناقض گویی مشرکان و جهالت آنان تفسیر کرده‌اند (ر.ک: طوسی، بی‌تا: ۳۹۲/۹؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۳۰۹/۱۱ و ۱۸۷/۱۶؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۴۱۲/۴ و ۵۹۷؛ ابوحنبله اندلسی، ۱۴۲۰: ۹۹/۹).

۲-۱-۳. «مجنون» به معنای انجام سحر یا سرودن شعر تحت سیطره جن

تعدادی از مفسران، واژه «مجنون» را به معنای شخصی دانسته‌اند که جن با تسلط بر او، وی را وادار به انجام سحر یا سرودن شعر کرده است؛ برای نمونه، فخر رازی در ذیل آیه ﴿قَوْلِي بَرَكِيهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَّجْنُونٌ﴾ (ذاریات/۳۹)، مربوط به جریان حضرت موسی علیه السلام و فرعون، چنین می‌نویسد:

﴿وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَّجْنُونٌ﴾ یعنی حضرت موسی یا «ساحر» است یا «مجنون»، و منظور از «ساحر» شخصی است که با سحرش جن را احضار می‌کند یا به آن‌ها نزدیک می‌شود و منظور از «مجنون» شخصی است که جنیان به او نزدیک می‌شوند، اگرچه او نخواهد. پس «ساحر» و «مجنون» هر دو مرتبط با «جن» می‌باشند با این تفاوت

که «ساحر» با اختیار خودش آن‌ها را احضار می‌کند، ولی «مجنون» بدون اختیارش جنیان نزدش حاضر می‌شوند. پس مقصود فرعون این بوده است که یا حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ جن را سحر می‌کند یا جن او را سحر کرده است (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ۱۸۲/۲۸).

وی همچنین در مورد ایراد اتهام «مجنون» بودن به پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین می‌آورد: «وَقَالُوا مَعْلَمٌ جُنُونٌ» و ذلك لأن كَفَّار مَكَّةَ كان لهم في ظهور القرآن على محمد عليه الصلاة والسلام قولان، منهم من كان يقول إن محمداً يتعلم هذه الكلمات من بعض الناس لقوله: «إِنَّمَا يَعْلَمُهُ بَشَرٌ لِّلسَّانِ الَّذِي يُلِدُّونَ إِلَيْهِ أَجْمَعِيٌّ» وكفوله تعالى: «وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ» ومنهم من كان يقول إنه مجنون والجن يلقون عليه هذه الكلمات حال ما يعرض له الغشى (همان: ۶۵۷/۲۷).

... و گروهی از کفار مکه بر این اعتقاد بودند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مجنون بوده و جنیان در حالی که غشوه بر حضرت عارض می‌شود، این کلمات (قرآن) را بر او القا می‌کنند.

بیضاوی نیز در تفسیرش در ذیل همین آیه مربوط به فرعون و حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ تفسیری شبیه تفسیر فخر رازی ارائه می‌دهد:

«وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» یعنی او یا «ساحر» است یا «مجنون»، گویا فرعون کارهای خارق‌العاده حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را منسوب به جن دانسته و در این امر تردید داشته است که آیا این کارها با اختیار و تلاش حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ انجام گرفته یا بدون اختیار و سعی وی صورت گرفته است (۱۴۱۸: ۱۴۹/۵).

آلوسی نیز در ذیل این آیه به تبع فخر رازی و بیضاوی همان مطلب را ذکر می‌کند (۱۴۱۵: ۱۶/۱۴)، هرچند در سایر آیات مشتمل بر واژه «مجنون»، آن را صرفاً به همان دیوانگی تفسیر می‌کند (ر.ک: همو، ۱۴۱۵: ۱۱۹/۵، ۲۵۹/۷، ۲۲۸/۹ و ۲۵۲ و ...).

جمع‌بندی دیدگاه مفسران

با توجه به اینکه نقطه اشتراک دسته اول و دوم از تفاسیر ذکرشده، تفسیر واژه «مجنون» به «انسان مختل‌العقل» می‌باشد بدین معنا که قدر جامع این تفاسیر، ارائه معنای واحد از واژه «مجنون»، یعنی «دیوانگی و اختلال عقل» می‌باشد، هرچند که تفاسیر دسته

دوم، لفظ «مجنون» را دالّ بر علت و ماهیت جنون که همان جن زدگی باشد، می‌دانند، ولی دسته اول، علت این جنون و دیوانگی را از لفظ «مجنون» مستخرج نمی‌دانند و نسبت به علت آن سخن نمی‌گویند و این نقطه افتراق این دو دسته از تفاسیر محسوب می‌شود. ولی می‌توان این نتیجه را گرفت که اکثر مفسران، واژه «مجنون» را به دیوانگی و اختلال عقل معنا کرده‌اند و این در حالی است که در تفاسیر دسته سوم که عده معدودی از مفسران می‌باشند، معنای دیوانگی در این واژه وجود ندارد.

ارزیابی دیدگاه مفسران و بررسی معنای حقیقی «مجنون»

آنچه از ظاهر تفاسیر ذکر شده برداشت می‌شود این است که صاحبان این تفاسیر تنها در مقام بیان و تفسیر معنای سیاقی و استعمالی واژه «مجنون» در هر آیه بوده‌اند بی‌آنکه به صورت مستقل به بررسی معنای حقیقی این واژه بپردازند، در حالی که شناخت معنای حقیقی هر واژه در تشخیص دقیق معنای سیاقی آن واژه نیز تأثیرگذار است.

به هر حال هرچند بررسی موارد استعمال واژه «مجنون» در قرآن کریم - آن گونه که در بحث معناشناسی توصیفی نیز خواهد آمد - بیانگر این است که این واژه در زبان عربی در چندین معنا به کار رفته، اما با توجه به آنچه در بحث لغوی از بررسی ریشه‌ای این واژه به دست آمد، این معنای سیاقی، قابل ارجاع به اصلی واحد بوده که همان معنای اصلی و حقیقی این واژه می‌باشد و عبارت است از «کسی که جن بر او مسلط شده».

توضیح مطلب اینکه در بحث لغوی این امر تبیین شد که واژه «مجنون» از ریشه «جن» به معنای «دیو» مشتق شده، بنابراین باید معنای این ریشه در مشتقات آن جریان داشته باشد که در این صورت معنای حقیقی در ساختار اسم مفعولی واژه «مجنون»، «من وقع علیه الجنّ» یا «من سلط علیه الجنّ» خواهد بود؛ یعنی کسی که جنّی بر او تسلط یافته است، بدون لحاظ اینکه این تسلط چه آثار و لوازمی را در پی دارد، هرچند غالباً ملازم با اختلال عقل صورت گیرد.

بنابراین آنچه در برخی از تفاسیر در تعریف واژه «مجنون» به لفظ «دیوانه» یا «مختلّ العقل» بیان شده است، تعریف شیء به ملازمش می‌باشد، نه تعریف

حقیقت آن شیء، چنان که تعریف واژه «آتش» به حرارت که ملازم و سبب «حرارت» است اما به معنای «حرارت» نیست، تعریف حقیقی و دقیق واژه محسوب نمی‌شود.

شایان ذکر است که موضوع تسلط جتّیان بر انسان‌ها و زوال عقل آنان، موضوعی مستفاد از آیات و روایات بوده، انکارناپذیر است. علامه طباطبایی در *المیزان* ذیل آیه شریفه ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَخْبِطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾ (بقره/ ۲۷۵) می‌نویسد:

این آیه اگر دلالت نکند بر اینکه هر جنونی ناشی از تماس شیطان است، لااقل خالی از این اشعار نیست که برخی از موارد دیوانگی به واسطه تماس شیطان است و همچنین آیه اگرچه دلالت نکند بر اینکه این تماس کار خود ابلیس است، متیقن از اشعار آیه این است که برای جن تأثیری در بعضی از دیوانگان است، اگر در همه آنها نباشد و آنچه برخی از مفسران گفته‌اند که این تشبیه (در آیه) از قبیل محاوره طبق عموم مردم در اعتقادات باطلشان است... کلام این مفسران باطل است؛ چرا که خداوند متعال منزّه است از اینکه در کلامش به باطل و سخن لغوی به کوچک‌ترین نحوی استناد کند، مگر اینکه بطلان آن را بیان کند و آن را مردود بشمارد (۱۴۱۷): (۴۱۲/۲).

ایشان سپس به بررسی ابعاد کلامی و کیفیت تسلط جن بر انسان می‌پردازد و شبهات مربوط به آن را پاسخ می‌دهد (همان). فخرالدین رازی نیز در تفسیرش با صریح خواندن دلالت این آیه بر دخالت شیطان در جنون انسان، از اشکالات آن پاسخ داده است (۱۴۲۰: ۷/۷۴-۷۶).

در برخی روایات نیز اصل تسلط جن بر انس و اینکه علت جنون، تسلط جن بر انسان است، به صورت ضمنی تأیید شده است (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷: ۵/۴۹۹؛ صدوق، ۱۳۸۵: ۲/۵۱۴؛ همو، ۱۳۷۸: ۱/۲۸۸).^۱ بنابراین موضوع تسلط جن بر انسان و همچنین استعمال واژه «مجنون» در شخصی که جن در او حلول کرده یا بر او مسلط شده است، مستند به آموزه‌ها و باورهای دینی می‌باشد.

۱. برای ملاحظه شرح این حدیث ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۰/۳۰۸.

۲. معاشناسی توصیفی واژه «مجنون» در قرآن کریم

پس از شناخت معنای حقیقی واژه «مجنون» لازم است معانی سیاقی این واژه در استعمالات قرآن کریم نیز بررسی شود، چنان که بررسی معانی استعمالی این واژه نشان‌دهنده این است که سه معنای سیاقی برای این واژه وجود دارد:

۱-۲. «مجنون» به معنای دیوانگی متأثر از جن

شاید بتوان رایج‌ترین کاربرد واژه «مجنون» در فرهنگ عربی را استعمالش در فرد دیوانه متأثر از جن دانست، اما باید توجه داشت که در این گونه استعمالات، واژه مجنون در معنای اصلی خود یعنی «من سلط علیه الجن» به کار رفته و تنها معنای سیاقی آن است که تغییر کرده است.

به هر حال از آنجا که معنای حقیقی «مجنون» یعنی «من سلط علیه الجن»، غالباً ملازم با دیوانگی است، می‌توانیم بگوییم تا زمانی که قرینه‌ای صارفه از این معنا در استعمال وجود نداشته باشد، آن را به همان معنای غالبی یعنی دیوانگی متأثر از جن تفسیر می‌کنیم.

در برخی آیات قرآن کریم نیز این واژه در همین معنا استعمال شده، چنان که قوم نوح او را متهم به «مجنون» بودن یعنی دیوانگی کردند: ﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ﴾ (قمر / ۹) و یا درباره حضرت موسی عليه السلام، فرعون خطاب به قومش چنین گفت: ﴿قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ مَجْنُونٌ﴾ (شعراء / ۲۷). در این آیات با توجه به اینکه در سیاق آن‌ها قرینه‌ای برای حمل واژه «مجنون» بر خلاف معنای غالبی‌اش وجود ندارد، معنای استعمالی این واژه در این آیات، همان معنای دیوانگی ناشی از تسلط جن خواهد بود.

۲-۲. «مجنون» به معنای ساحر جَنّی

یکی دیگر از معانی «مجنون»، شخصی است که جَنّی با تسلط بر او، سحر و کارهای خارق‌العاده انجام می‌دهد. توضیح اینکه از آنجا که جَنّیان به قدرت بر امور شاق و مافوق قدرت انسان شناخته شده‌اند و در آیات و روایات نیز از این قدرت آنان سخن به

میان آمده است،^۱ طبیعی بود که مردم امور خارق‌العاده را منتسب به جَنّیان بدانند و از طرف دیگر دست‌آویز خوبی برای منکران نبوت بود که معجزات انبیا را امور منتسب به جن بدانند و پیامبران را کاهن یا ساحر بخوانند؛ بدین معنا که آنان با ارتباط و تسلط بر جن، سحر و جادو انجام می‌دهند؛ برای مثال، در سوره شعراء، فرعون بعد از مشاهده معجزات حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام برای توجیه آن معجزات و باز داشتن بنی‌اسرائیل از گرایش به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام، آن حضرت را ساحر می‌خواند و معجزاتش را سحر می‌نامد: ﴿قَالَتْ عَصَاةُ إِذْ أَهَى تُعْبَانُ مُبِينٌ * وَنَزَعَ يَدَهُ فَادَاهِي بَيْضَاءَ لِلنَّاطِرِينَ * قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ * يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ﴾ (شعراء / ۳۲-۳۵) یا در خطاب به موسی عَلَيْهِ السَّلَام چنین می‌گوید: ﴿قَالَ أَجِئْنَا لَنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى * فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ﴾ (طه / ۵۷-۵۸).

در همین راستا و برای مردود شمردن معجزات انبیا، گاه پیامبران را «مجنون» نیز می‌نامیدند، به این معنا که «جن» بر آنان مسلط شده است و توسط آنان امور خارق‌العاده انجام می‌دهد و به همین جهت، گاه اتهام «مجنون» بودن را همراه با اتهام «ساحر» بودن مطرح می‌کردند؛ یعنی گاه آنان را مسلط بر جن می‌خواندند و «ساحر» می‌نامیدند و گاه جَنّیان را مسلط بر آنان می‌خواندند و «مجنون» می‌پنداشتند، چنان که فرعون بعد از مشاهده معجزه حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام، حال او را مردد بین «ساحر» بودن یا «مجنون» بودن بیان می‌کند: ﴿وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ * فَتَوَلَّى بِرُكْبِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾ (ذاریات / ۳۸-۳۹). همچنین آیه ۵۲ این سوره نیز واکنش مردم اندازنده توسط انبیا را چنین به تصویر می‌کشد: ﴿كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾.

تفسیر ذکرشده از فخر رازی و بیضاوی ذیل آیه ﴿وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾ که در بخش دیدگاه مفسران گذشت نیز بیانگر همین امر می‌باشد.

پوشیده نیست که در این آیه از سوره ذاریات حمل «مجنون» بر معنای غالبی‌اش یعنی «دیوانگی» تناسبی با جریان فرعون و حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام در این سوره ندارد؛ چرا که فرعون این اتهام را پس از مشاهده «سلطان مبین»، یعنی معجزه حضرت

۱. برای نمونه در داستان حضرت سلیمان در جریان آوردن عرش بلقیس، تلویحاً به قدرت عظیم جن اشاره شده است: ﴿قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ﴾ (نمل / ۳۹).

موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیان کرد و گفت: «سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ». تناسب مقام چنین اقتضا می کند که منظور فرعون آن بوده است که این معجزه، یا به خاطر تسلط موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر جنیان (ساحر) و یا به خاطر تسلط جنیان بر موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ (مجنون) است؛ چرا که معقول نیست که برای توجیه معجزات و امور خارق عادت، آن را به دیوانگان نسبت دهند. بنابراین سیاق این آیات، قرینه‌ای برای انصراف واژه «مجنون» از معنای غالبی اش به این معنای استعمالی است.

ناگفته نماند که تفسیر «مجنون» در این سوره به «ساحر تحت سیطره جن»، منافاتی با تفسیر «مجنون» در سوره شعراء به «دیوانه تحت سیطره جن» ندارد؛ چرا که به مقتضای ظاهر این دو سوره، فرعون دو بار این اتهام را به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد کرده است: یک مرتبه قبل از مشاهده معجزه و بار دیگر بعد از مشاهده معجزه، که هرچند در هر دو مورد، مقصود «تحت سیطره جن بودن» می باشد، اما غرض در یک جا «دیوانه تحت سیطره جن» و در جای دیگر، «ساحر تحت سیطره جن» است و از آنجا که اغراض در معنای سیاقی کلمات تأثیرگذارند، نه در معنای حقیقی، تعارضی در متعدد بودن این دو تفسیر وجود ندارد.

۲-۳. «مجنون» به معنای شاعر جنی

یکی دیگر از معانی «مجنون» که در عصر رواج شعر و شاعری در جاهلیت و صدر اسلام به کار می رفت، استعمال این واژه در شخص شاعری بود که تحت سیطره جن شعر می گوید، یعنی شخصی که جنیان با تسلط بر وی شعر را به او القا می کنند یا از زبان وی شعر می گویند. چنان که گذشت، فخرالدین رازی واژه «مجنون» را در آیه شریفه «وَقَالُوا مَعْجَمٌ مَّجْنُونٌ» (دخان / ۱۴) به شاعر تحت سیطره جن تفسیر کرده است (۱۴۲۰: ۶۵۷/۲۷).

این استعمال در باورهای جاهلی در مورد ماهیت شعر ریشه داشت. آنان بر این باور بودند که شعر از آنجا که خارج از توان و اراده انسان‌های معمولی است، از امور غیبی و مرتبط با عالم جنیان است که بر امور عجیب و سخت قدرت دارند و در حقیقت این جنیان اند که شعر را به شعرا الهام می کنند و به زبان آنان شعر می گویند و یا شاعران با

کهنات و احضار جنیان، از آنان شعر می‌آموزند. برای ترسیم فرهنگ جاهلی و عصر نزول در مورد شعر می‌توان به آیات قرآن و اشعار جاهلی و کلام تاریخ‌نگاران استناد کرد.

۲-۳-۱. قرآن و ترسیم فرهنگ زمان نزول

با توجه به مکی بودن آیاتی که در آن، مشرکان پیامبر اسلام را متهم به «مجنون» بودن می‌کردند (ر.ک: حجر/۶؛ قلم/۵۱؛ صافات/۳۶؛ دخان/۱۴؛ مؤمنون/۷۰؛ سبأ/۸)، بلکه علاوه بر نسبت «مجنون»، نسبت‌هایی چون «به جنّة»، «کاهن»، «شاعر» و از این قبیل همگی در آیات مکی است (ر.ک: قلم/۲ و ۵۱؛ تکوین/۲۲؛ حجر/۶؛ صافات/۳۶؛ دخان/۱۴؛ ذاریات/۳۹ و ۵۲؛ شعراء/۲۷ و ۲۲۴؛ قمر/۹؛ طور/۲۹-۳۰؛ اعراف/۱۸۴؛ سبأ/۸، ۱۴ و ۴۶؛ مؤمنون/۲۵ و ۷۰؛ احقاف/۲۹؛ جن/۱؛ یس/۶۹؛ قافه/۴۱-۴۲؛ انبیاء/۵؛ اسراء/۸۸)، برای شناخت مقصود از واژه «مجنون» باید به شناخت فضای مکه و پندارهای مشرکان عصر نزول در مکه بپردازیم تا به معنای دقیق این واژه در کلام آنان دست یابیم.

قرآن کریم به صورت مستقیم از باورهای مردم مکه در ارتباط با «شعر» و «جن» سخن نگفته است، اما می‌توان از سیاق آیات، از پندارهای آنان پرده برداشت. به طور کلی، واژه «مجنون» در آیات مختلف، با سه واژه همراه شده است: «کاهن» (طور/۲۹)، «معلم» (دخان/۱۴) و «شاعر» (صافات/۳۶).

این نکته قابل تأمل است که ارتباط میان این سه کلمه با واژه «مجنون» چیست؟ آیا اینکه پیامبر را از یک طرف «مجنون» می‌خواندند و از طرف دیگر «شاعر» و «کاهن» و «معلم» می‌نامیدند، به خاطر اوج جهل منکران نبوت نسبت به تناقض کلامشان است، چنان که برخی از مفسران گفته‌اند^۱ یا به خاطر جاهل پنداشتن مردم مکه از جانب منکران نبوت بوده است که می‌خواستند با طرح این ادعاها ولو به صورت متناقض آن‌ها را از تبعیت پیامبر ﷺ باز دارند؟ و یا اینکه صرفاً توهینی بی‌اساس بوده است، بی‌آنکه معنایی غیر از سب و شتم داشته باشد؟ یا چیزی غیر از این است؟ با توجه به اینکه اعتقاد به دیوانه بودن یک فرد با اعتقاد به «شاعر» و «کاهن» بودن

۱. ر.ک: دسته دوم مفسران «دیدگاه مفسران» در همین مقاله.

یا «معلم» بودن قابل جمع نیست و داشتن چنین تصویری از یک انسان هرچند مشرک، بعید به نظر می‌رسد، به ویژه آنکه این استعمال تنها یک مرتبه و از شخص واحد صادر نشده است، نمی‌توان واژه «مجنون» را در این آیات به معنای اختلال عقل دانست. همچنین با توجه به اینکه روش قرآن کریم بر نقل فحش و ناسزای بی‌اساس مشرکان نسبت به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نبوده و نیز با توجه به اینکه مشرکان این واژه را همراه با اتهامات دیگرشان که کاشف از شبهات یا شبهه‌افکنی آنان می‌باشد، ذکر کرده‌اند، بعید به نظر می‌رسد که واژه «مجنون» تفاوت سنخیتی با آن اتهامات داشته باشد و در سیاق واحد، یکی در مقام شبهه‌افکنی و دیگری صرفاً سب و شتم باشد.

بنابراین نمی‌توان واژه «مجنون» را بی‌ارتباط با واژگان «شاعر»، «کاهن» و «معلم» دانست و آن را با تفسیر به دیوانگی یا سب و شتم متناقض، یا غیر هم‌سنخ با سیاق پنداشت. اما از آنجا که حمل واژه «مجنون» بر معنای اصلی‌اش یعنی «تحت تسلط جن بودن» مستلزم ایراد اشکالات مذکور نبوده و با واژگان هم‌سیاقش قابل جمع می‌باشد، می‌توان «مجنون» را در امثال این سیاق، به شعر گفتن و تعلیم دیدن تحت سیطره جن تفسیر نمود که بدین صورت، انسجام این واژگان در آیه محفوظ می‌ماند.

حال وقتی مشرکان با لحاظ قرآن و کلام خارق‌العاده آن، که خارج از قدرت بشر است، به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «شاعر مجنون» می‌گفتند، مرادشان این بود که ایشان شاعری است که جَنِّیان با تسلط بر او، از زبان وی شعر می‌گویند و وقتی «معلم مجنون» می‌گفتند، مرادشان این بود که وی کسی است که تحت سیطره جَنِّیان تعلیم یافته است، چنان که راغب اصفهانی در تبیین این دو آیه گفته است: «أَيُّ ضَامَّةٍ مَنْ يَعْلَمُهُ مِنَ الْجِنِّ» (۱۴۱۲: ۲۰۵). همچنین آیه «فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ» (طور / ۲۹) نیز به این معناست که نه تو بر جَنِّیان تسلط یافته‌ای که با تسلط بر آنان از آنان شعر دریافت کنی (کاهن) و نه جَنِّیان بر تو تسلط یافته‌اند که از زبان تو شعر بگویند (مجنون)، بلکه این قرآن از جانب پروردگار توست، نه از جانب جَنِّیان.

با این تفسیر، علاوه بر اینکه ارتباط این واژگان با یکدیگر محفوظ می‌ماند، باور آنان نسبت به شعر و ارتباطش با جن نیز آشکار می‌گردد. بنابراین مشرکان به خاطر اعتقاد خودشان بلکه با اتکا به باور عموم مردم مکه مبنی بر ارتباط میان شعر و جن، گاه به

القای این شبهه می‌پرداختند که پیامبر «شاعر مجنون» است یعنی جَنّیان از زبان او شعر می‌گویند، و گاه او را «کاهن» می‌نامیدند تا شبهه دریافت قرآن از جَنّیان را مطرح کنند.

علاوه بر آنکه سیاق بسیاری از این آیات، دالّ بر این است که «مجنون» خواندن پیامبر از جانب مشرکان به لحاظ قرآن صورت می‌گرفته است، چنان که در سوره حجر آمده است: ﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾ (حجر/ ۶) یا آن گونه که در مورد قرآن می‌گفتند: ﴿أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ﴾ (سبأ/ ۸) و مرادشان از افترا بر خداوند همان ادعای انتساب قرآن به خداوند بود، چنان که در این آیه مشهود است: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَاتُوا بَعْشَرَ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مَفْتَراتٍ﴾ (هود/ ۱۳).

علامه طباطبایی نیز سیاق آیه ﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ﴾ (قلم/ ۵۱) را این گونه بیان می‌دارد:

اینکه هنگام شنیدن قرآن، پیامبر ﷺ را به جنون متهم می‌کردند، دلیل بر این است که مرادشان از این اتهام، آن بوده است که قرآن از القائنات شیاطین و جَنّیان است (۱۴۱۷: ۳۸۹/۱۹).

بنابراین سیاق این آیات و آیات دیگر، حاکی از این پندار مشرکان مکه می‌باشد که قرآن، اشعاری از الهامات شیاطین و جَنّیان است که با استماع اخبار غیبی آسمانی، آن را در قالب ساختاری شعری، در اختیار پیامبر می‌گذارند.

این پندار، ناشی از باورهای کلی آن‌ها نسبت به شعر و ارتباط آن با جَنّیان بود و طبیعی بود که وقتی اصل شعر را به خاطر اینکه کلامی شگفت است به جَنّیان منتسب می‌دانستند، قرآن را که کلامی در غایت شگفتی و اعجاز فصاحی و بلاغی بود، فراتر از قدرت انسان و منتسب به جن بدانند و پیامبر را به لحاظ آن «کاهن» یا «مجنون» یا «ساحر» یا «شاعر» بنامند که به عقیده آنان هر یک از این امور به نوعی مرتبط با عالم جَنّیان بوده است.

در مقابل این پندارها، خداوند متعال در آیات مکی زیادی، از یک طرف برای دفع توهم اینکه قرآن ساخته جَنّیان است قرآن را نازل شده از جانب خود می‌خواند: ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ (جاثیه/ ۲؛ احقاف/ ۲؛ نیز با تعابیر دیگر ر.ک: سجده/ ۲؛ یس/ ۵؛ زمر/

۱: غافر / ۲؛ فصلت / ۲؛ واقعه / ۸۰ و... و ﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (یونس / ۳۷) و از طرف دیگر، برای دفع توهم وساطت اجنه و شیاطین در دریافت قرآن از ملاً اعلی، انتساب قرآن به خداوند را مقرون به امین و مطهر خواندن و وسایط نزول قرآن مطرح می‌کند: ﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ﴾ (شعراء / ۱۹۲-۱۹۳)؛ ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْأَطْهَارُونَ * تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (واقعه / ۷۹-۸۰) و در همین راستا، گاه با مطرح کردن وساطت جبرئیل امین، در مقام نفی وساطت شیاطین برای نزول قرآن بر پیامبر ﷺ برمی‌آید: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ *... وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ﴾ (تکویر / ۱۹-۲۵) و در همین مقام ترقی نموده و اصل دستیابی و استماع شیاطین و اجنه به اخبار آسمانی (از جمله قرآن) را غیر ممکن می‌خواند: ﴿وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ * وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ * إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعُزُونَ﴾ (شعراء / ۲۱۰-۲۱۲)؛ ﴿وَخَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ * إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ﴾ (حجر / ۱۷-۱۸).

نتیجه آنکه توجه به سیاق آیاتی که در آن مشرکان مکه، اتهام «کاهن» و «مجنون» و «ساحر» و «شاعر» بودن را به پیامبر ایراد می‌کردند و از طرف دیگر توجه به مضامین آیات مکی که برای دفع پندارهای مشرکان مکه مبنی بر انتساب «قرآن» به «جَنّیان» نازل شده است، حاکی از عقاید رایج بین مردم مکه و باورهای آنان نسبت به «جنّ» و «کلام موزون» می‌باشد.

۲-۳-۲. اشعار شعرای جاهلی و صدر اسلام

برای شناخت فرهنگ عصر نزول و عقایدشان در مورد ارتباط «شعر» با «جنّ» می‌توان از اشعار دوره جاهلی و صدر اسلام نیز کمک گرفت. در کتابی که محمد بن ابی الخطاب قرشی در قرن دوم هجری به نام *جمهرة اشعار العرب* نگاشته است، فصلی در باب «سخن گویی جنّ به صورت شعر بر زبان عرب» تدوین یافته که امروزه معمولاً با عنوان «شیاطین الشعراء» نام گذاری شده است. وی در این فصل با نقل داستان‌ها و حکایات متعدد از تکلم جنّیان به زبان شعرا و اینکه هر شاعری جنّی مخصوص به خود داشته است، نام جنّ مخصوص هر شاعر از شعرای معروف دوره جاهلی را که خود شاعر در اشعارش به اسم او تصریح کرده است، ذکر می‌کند؛ برای نمونه، «اللفظ بن

لاحظه) را جنّ «امرئ القیس»، «هاذر» را جنّ «نابغه ذیانی»، «مسحّل» را جنّ «اعشی»، «هَبید» را به عنوان جنّ «عبید بن ابرص اسدی» و «بشر بن ابی خازم» و... ذکر کرده است (قرشی، بی تا: ۴۷) که معمولاً خود شاعر در اشعارش مکرر از جنّ خود با نام یاد کرده است.

این باور پس از اسلام نیز بین شعرای اسلامی رواج داشت، به طوری که شعر را الهامات جنّیان می‌پنداشتند. در همین کتاب جمهره آمده است که مردی نزد فرزدق (از شعرای اسلامی د. ۱۱۰ ق.) آمد و بیت شعری را که سروده بود برای فرزدق خواند، اما فرزدق به وی خندید و چنین گفت: برای شعر، دو شیطان به نام «هوبر» و «هوجل» وجود دارد. کسی که «هوبر» او را همراهی کند شعرش نیکو گردد و کسی که «هوجل» همراهش باشد شعرش زشت می‌گردد. اما در مورد تو، این دو شیطان در این بیت جمع شده‌اند و در مصرع اول «هوبر» با تو بوده است که نیکو سرودی و در مصرع بعد «هوجل» نزدت آمده که شعر را خراب کردی (قرشی، بی تا: ۶۳). این امور نشان می‌دهد که تا چه میزان ارتباط میان «جنّ» و «شعر» نزد عرب، معهود و پذیرفته بوده است.

همچنین اعراب روزگار جاهلیت بر این باور بودند که وقتی یک جن مردی را که خاطرخواه خودش بود، می‌یافت، بر سر او فرود می‌آمد و او را بر زمین می‌انداخت و بر روی سینه او زانو می‌زد و او را ناگزیر از آن می‌ساخت که سخنگوی وی در این دنیا باشد. این حادثه، تشریفات آغاز ورود به جرگه شاعران بود. آن مرد پس از آن به نام «شاعر» شناخته می‌شد (ر.ک: ایزوتسو، ۱۳۶۸: ۲۱۶).

ایزوتسو در این باره می‌نویسد:

در هر دو حالت «شاعر» و «کاهن»، اصولاً رابطه دو شخصی است، یعنی جن ارتباط شخصی نزدیک با یک موجود بشری برقرار می‌کند. این رابطه چندان نزدیک است که جن مالک انسان شده به میانجیگری او سخن می‌گوید. میان این دو واسطه‌ای وجود ندارد. حتی می‌توانیم بگوییم که در هنگام تسلط جن و جن‌زده شدن شخص، جن و انسان کاملاً با یکدیگر متحد شده و به صورت یک شخص در آمده‌اند (همان: ۲۲۴).

نیز می‌نویسد:

خود این واقعیت که قرآن پیوسته در این خصوص تأکید می‌کند که حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اصلاً «مجنون» یا دارای «جَنَّة» نیست گواه نیرومندی است بر اینکه وضع فعلی در مکه بدان صورت بوده است (همان: ۲۲۰).

نتیجه‌گیری

از مباحث گذشته به دست می‌آید که آنچه در اکثر تفاسیر و کتب لغت مبنی بر معنا نمودن واژه «مجنون» به «شخص دیوانه» آمده است، معنای لازمی غالبی آن است، نه معنای حقیقی آن؛ چرا که معنای اصلی «مجنون»، «من سَلَطَ عَلَيْهِ الْجَنِّ» می‌باشد که گاه در استعمال، ملازم با اختلال عقل است، اما در مصداق و سیاق‌های دیگر بدون اینکه مشتمل بر معنای دیوانگی باشد، استعمال می‌گردد.

همچنین با مراجعه به موارد استعمال این واژه به این نتیجه رسیدیم که این واژه در قرآن کریم در سه معنا استعمال شده است:

معنای اول همان معنای دیوانه بودن و اختلال عقل است که بر اثر تسلط و سیطره جن بر شخص پدید می‌آید.

معنای دوم، ساحری است که تحت سیطره جن می‌باشد، یعنی جن با تسلط بر شخص (مجنون)، او را وادار به انجام سحر می‌کند بدون اینکه عقل «مجنون» مختل شده باشد. این معنا در گفتار فرعون نسبت به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ مشهود است.

معنای سوم نیز که عموماً از جانب مشرکان مکه به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت داده می‌شده است، شاعری است که تحت سیطره جن می‌باشد؛ بدین معنا که جن با تسلط بر «مجنون» از زبان او شعر می‌گوید بدون اینکه عقل آن شخص مختل شده باشد. آیات قرآن و فرهنگ عربی در اشعار جاهلی و گفتار تاریخ‌پژوهان شاهدی روشن بر معنای اخیر است.

کتاب شناسی

۱. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۲. ابن درید، محمد بن حسن، جمهرة اللغة، بیروت، دار العلم للملایین، بی تا.
۳. ابن سیده، علی بن اسماعیل، المحکم و المحيط الاعظم، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی تا.
۴. ابن عطیه اندلسی، ابو محمد عبدالحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق.
۵. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۶. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ ق.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
۸. ابوالفتح رازی، جمال الدین حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
۹. ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف، البحر المحيط فی التفسیر، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ ق.
۱۰. ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۱. ایوتسو، توشی هیکو، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ ش.
۱۲. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.
۱۳. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیه، بیروت، دار العلم للملایین، بی تا.
۱۴. حسینی واسطی زبیدی، سید محمد مرتضی بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
۱۵. حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم، دمشق، دار الفکر، بی تا.
۱۶. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، دمشق - بیروت، دار العلم - الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.
۱۸. زمخشری، جارالله ابوالقاسم محمود بن عمر، اساس البلاغه، بیروت، دار صادر، ۱۹۷۹ م.
۱۹. همو، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل، چاپ سوم، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
۲۰. صاحب بن عبّاد، اسماعیل، المحيط فی اللغة، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۴ ق.
۲۱. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، علل الشرائع، قم، داوری، ۱۳۸۵ ش.
۲۲. همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تهران، جهان، ۱۳۷۸ ش.
۲۳. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.
۲۴. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
۲۵. همو، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۲۶. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۲ ق.
۲۷. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، چاپ سوم، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.
۲۸. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۲۹. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۳۰. فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، چاپ دوم، قم، هجرت، ۱۴۱۰ ق.
۳۱. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، *القاموس المحيط*، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی تا.
۳۲. فیومی، احمد بن محمد، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*، چاپ دوم، قم، دار الهجرة، ۱۴۱۴ ق.
۳۳. قرشی، محمد بن ابی الخطاب، *جمهرة اشعار العرب فی الجاهلیة و الاسلام*، مصر، دار نهضة مصر، بی تا.
۳۴. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۳۵. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول*، چاپ دوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ ق.
۳۶. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ش.